

شدم عزم خراسان نمودم و استخاره بقرآن کردم آیه عذاب آمد بشیر از قتال زدم آیه
 اذ اركبت الى الفلك فقل رب انزلني منزلا مباركا وانت خير المنزلين لذا آهنگ
 شیراز شد مسجد مسند را برادر همسال سپردم با اندک لوازم سفر و مؤنه مختصر که
 از ارضیه مادر داشتم حرکت کردم چون بشیر ار رسیدم خبر صد دینار دیناری شستم
 انهم بسا ثی داده شد لذا با جناب تمیل نشدم با سرمایه توکل و فصاحت توسل
 عصری در مدرسه خان وارد شدم سواد آتش ریختم که پیرزنی دارد حجره شد
 نوشتن کاغذی درخواست کرده شاه ای اجرت داد تهنه نان در
 و عشا صرف گردید صبح هم برای زنی دیگر با یک عباسی اجرت کاغذی شستم
 و داشتم زرق را دومی رسان پر میداد وقت ظهر مکاری حبیب و چهار قرن
 بر ای خود را که در راه فرض کرده بود آورد از مضيقه بیرون آمد بعد از چند روز
 حضرت افغان بنده را بخدمت طلبید محبت کرد شفقت نمود چهل روز در آنجا
 بودم در شاه چراغ تربت والده و حرم حضرت اعلی را زیارت کردم دو دفعه بیست
 مشرف شدم در اواخر رمضان بیوشهر وارد شهر بصره و از بصره بطرف کت
 حرکت نمودم رحمت راه زیاد است و مشقت تهنه زاد و توشه بی پایان گلبم
 زینبار افروختم و سرمایه انداخته کردم که در کت بکسب پردازم بلکه بشرف زیارت
 ارض مقصود موفق شوم نشد لذا بکر بلا رفتم و پیاده بجنف حرکت کردم با دانه
 تحصیل پرداختم پنجاه و جمعه که ایام تو طویل بود کسب میکردم و مخارج روز تحصیل

فراهم می نمودم بدین حال هفت سال در کربلا و نجف مشغول تحصیل بودم کسب فیض از مدرس
 آخوند خراسانی کردم خیلی خوش بودم ولی از امر سخنرانی را ندانستم بعد از چندی شیخ محمد باقر
 که بهین اسم از بزد فراری شده بود پیدا کردم خلوت کردم از امر صحبت نمودیم اهل طهارت بخیر
 کرد و مرا بتقیه دعوت نمود که اینجا جای این گفتار نیست پس از چندی میرزا محمد حسین عماد
 الاطهار از بارت کردم سرور شدم با ایشان خلوت کردم از خبر صعود و نقض میرزا محمد علی ^{بیان}
 کرد عرض در سال ۱۳۱۷ روانه ایران شدم بطهران درود کردم بر حضرات ابن اصدق و حاج
 سید محمد افغان زیارت دیگران نامل شدم عازم خراسان شدم و بعضی ملاقات اجاب
 فائز گردیدم در مدرسه حجه درس باز کردم با جمعی طلاب وارد صحبت شدم موفق با بیان
 گردیدند لذا در اسننه طلاب و علماء شهرت یافتم روزی در مجلس روضه خوانی آقای حائری
 رقیم بعد از ختم روضه ذکر می از امر تپه شد حائری فرمودند کتاب بها و تپه غلط است زیرا
 در کتاب ایقان لفظ مطبوعه ذکر شده طایر فعل لازم است و در لازم مفعول بنا نمی شود لذا
 لفظ مطبوعه مخالف استعمال است و هشتم مقصودشان حقیقت است الی آخر کلامه و شیخ
 جواب با جمال سوکاتب و نقض بعبارت حجاب مستورا در قرآن داد و حضار مجلس بعضی
 مقبل و برخی معترض شدند و بعد از آن مذاکرات هر چند مجلس در پیش بر پا بود ولی
 بعضی از طلاب بوی خبر رساندند که در حق وی مابین علماء و طلاب گفتگو است و بعضی
 و خیم منبر میگردد و چاره خبر تبری از آن حقیقت ندارد و او جواب سخت گفت و ملاقات
 حائری زفته واقعه را بیان آورد حائری گفت من نیز در حقیقت سخنانی شنیدم و بل

دارم در آن مخصوص با تو صحبت نمایم و روزی دیگر در آن حضور نمود و جمعی از طلباء و طلاب
 مجتمع بودند و سید صادق قائل حاجی محمد ترک حضور داشت و حاجی شیخ و
 در حضور خطاب کرده گفت میخواهم ستمانی بخوانم شما هم با من مشغول شوید پس
 نسبت باین امر سب و لعن همی گفت و یک یک از حضار با وی عهد شد
 و چون نوبت شیخ رسید تا بی نمود و حدیث لانتبهوا له فان الله هم للیه
 ولا تلقوا المحلوقین فان اللعن برجع الیه خواند و فیما بین او و حاجی قائل و
 قیل شد و او را با بی خواند و از مجلس بیرون رفت و بعضی از طلباء با او
 خبر دادند که بعد و شنیدند و حبش را اهل بهما واقع را بوالی رکن
 الدوله رسانند و او حکم داد سید صادق را دستگیر کرده بزنجیر بنهند و این
 واقعه مصداق با عید عزیز شد و ملا با بتهیه فتنه و فساد برآوردند چه هنوز چیزی
 پیش از واقعه حاجی محمد ترک نگذاشته بود و بعضی و معدوان در قلوب ملا
 میجوئید و حکمران سید صادق را چوب فراوان زده تبعید بکلات کرد
 و از طلباء بازخواست و منع از حضور در مد رس حاجی نمود لاجرم شیخ با لباس پاره
 شبانه بوی قوچان گریخت و بهانیاں حب مصلحت حکمران کس فرستاده و بر میبند
 برگرداند و ملا با نفاد مجلس مناظره و محاجه با حضور نمایند و حکومت بن ندادند و شیخ
 برای اختراز از وقوع فتنه ناچار بقوچان رفت و ازین هنگام شروع بسفرهای تبلیغیه نمود
 از قوچان بشق آباد آگاه و بلا وقفه آریه پس بگیلان رفت و از آنجا بامدو اصل از

عبدالبها بسال ۱۳۱۸ بازندان شتافت و باز از آنجا بیلااد خراسان رفته عودت بازندان
 کرد و مدتی در آنجا و سیر و سفر نمود و باز بیلااد خراسان رفته بازندان برکشت و بپهران رفته
 مقیم شد و در مدرسه بهائیان تدریس پرداخت و بلاخره حسب اراده بهائیان بازندان
 بیابل رفته اقامت نمود بتعلیم و تدریس نونهالان مدرسه مشغول گشت و الی آخر ایجابات
 بدین طریق در بیابل و ساری زیست و از شدت ضعف پیری مقاصد و خانه نشین گردید و در
 سال ۱۳۵۵ در گذشت و عاقله بر جای گذاشت و در قبرستان ساری مدفون شد
 در شانش الواج متعدده از بیانات اسی و حضرت عبدالبها موجود است و دیگر آقا شیخ
 صادق بن حاج محمد علی چاوش از طابا و مقدسین و مدرس مدرسه شفیقیه بود
 و نزد علماء و متقین غایت درجه از عزت و حرمت داشت و ایمان خود را مکتوم کرده کسب
 بتیغ و هدایت جمعی کثیر از طلاب و علماء گردید و از آنجمله آقا سید ابوالقاسم محمد بواسطه او پیرا
 یافت تا آنکه متوجه جایدین نام مشهور و بین خاص و عام معروف شد و از تدریس در مدرسه
 مذکور باز ماند و مدت دوازده سنه خانه نشین گردید و خواهرانش که در باین لیوان این
 مقامات رفیعہ روحانیه داشتند در خانه بسجلی عبادوزی پرداختند و امور معاششان اداره
 گشت و خواهر کوچکش بی بی زهرا در محبت و اخلاص نادر نظیر بود تا قریب سال
 که جمال الدوله حکمرانی گرفت ملا شکایت و سعایت کردند که آقا شیخ صادق بخانه
 قرار گرفته با قوه علم و حسن اخلاق و لیس کلام و معرفت تبیین و تقدیس مردم را
 اضلال نماید و حکمران مذکور جمعی بگماشت و بر او دستگیر کرده بدار آنکس که کشیدند و

چوب و افزوده ران نمودند و از اثر ضرب و رنج در گذشت و در آن هنگام قریب هفتاد سال
 دیگر آقا علی اکبر در میان جوانی بایمان بدیع فارشده و برادرش آقا هادی
 که نیز مؤمن بود مؤانس گشت و با آنکه والدشان شیخی متعصب معاندی بود و پیوسته نزد آنها
 پسران خود را تشبیه و تمیز میکردیم نموده لسان تبلیغ کشودند و گوی از میدان خدمت رب بودند
 تا آنکه چنین تصادف نمود که علی اکبر نامی از اشرار یزد نسبت بمیرزا زین العابدین بهائی مرتکب
 جفا و آزار شد و میرزا زین العابدین با برابریم خلیل خان که از جانب نفل السلطان حاکم یزد بود
 تعظیم کرد و حکمران سی چند را پیوسته گیری ظالم بفرستاد و آنان ظالم را حجت تعاقب نمودند
 و در حالی که ظالم میگفت آقا علی اکبر بوی رسیده بگرفت و تسلیم نامورین داد تا نزد
 حاکم یزد و گوش برینید و در کار کردند و ظالم با مقام از میرزا زین العابدین و آقا علی اکبر قیام
 کرد و سخت نسبت بمیرزا زین العابدین اذیت و آماجش ترکیب شد که آنمظلوم خود را آختار
 نمود و ثانیاً رفتی در بازار علی ملاه الا شهاده آقا علی اکبر گرفته بضر و ظلم بر زمین انداخت
 و گر لکت صادم ضمیمه از حبیب بیرون آورده بر سینه و پهلوئی جوان سپهرخت تا مردم کهن
 شده ظالم را با گر لکت خوین از سینه مظلوم جدا کردند و مادر و پدر خیر شده ببالین جوان
 شتافته و پرا سخته برزند و لدی الورد بدرد جهان گفت و حکمران مذکور چون رسید
 قصاص از قاتل برآمد ظالم حمایت کردند ولی نگرانا بنفل السلطان خبر داد و جواب قتل
 قاتل رسید لذا قاتل را سر بریدند و این واقعه در سال ۱۳۰۱ واقع شد و آقا علی اکبر در
 آن هنگام نوزده سال داشت دیگر حاجی دلا محمدر علی از اهل قریه ده آباد سالها
 در زند

در قریه مذکوره و در اردکان مقام امامت جماعت و قضاوت و ریاست داشت و هنگامیکه
 حاجی ملا باقر اردکانی را ملا نام نام عقیدت تعقیب کردند و بکرمان و باناخره بکر بلا رفت حاجی را
 تعقیب و اخراج بلد نمودند و بفرآباد از بلوک رساناق رفت و نتر و تحفظ نمود و امالی مجتهد
 علم و فلسفه و فقه اوشنند و مواعظش شهرت یافت و امالی را بنیاس مدرسه و تربیت
 اطفال تشوین نمود تا مدرسه در قریه تاسیس گشت و حاجی خود سمت معلمی قبول کرد و سالی
 چند بدان اشتغال حبت و طبیعت عدم مناسبت احوال امالی که تان ایمان نمود و
 دو تن را در طول مدت که یکی حاجی ملا محمد رضا عالم و فاضل و دیگری آقا میرزا
 اسد الله معروف بوزیر غرآبادی از اعززه بود تبلیغ و هدایت کرد آنگاه در صحر سواد
 نثار امراهی نهاد و امالی ملتفت شده و سردی و تعرض و مخالفت احرام نمودند و روزی در
 مجلس روضه خوانی شخصی قبیان از دستش کشیده بزین زد و شکست و امانت و تخریب نمود و
 حاجی از مجلس برخاسته رفت در غرآباد ماند و بشهر بزد امانت گرفت و در خانه افغان
 اقامت کرده خود بمعلمی زبا و گان و پیرانش بشغل خبازی معاش گذرانند و مبلغی نفقه
 گرد آورده سفر عکا کرده زیارت اہلی رسیده و بیزد عودت نمود سالها بکتابت قرآن
 و آثار امریه و انشاء رسائل و خبازی پیرانش برقرار بوده کثیری را احمدی ساخت
 و نسخ عیدیه از کتاب اقدس و غیره بخط نسخ زیبایش موجود است تا در ۲۸ صفر سال ۱۳۰۹
 که پنجاه کسری روز از واقعه شہداء ثمانیہ گشته بود در نیم ساعت از شب رفته برای
 خرید نقد و حاجی بدر آمد و در حالیکه بر میگشت دو تن بفتوی ملا ما ویرا در والیر خانه رفت
 نموده گشتند

نموده گشتند و جسدش در نیمه شب بقرستان بهائی بقعه انحضراء مدفون گردید و سنش در حدود
 هشتاد سال بود دیگر حاجی میرزا محمد اقصا بن حاجی احمد اف راجه نژاد و محمد صف اول
 یزد مردی صاحب دولت و اموال و نفوذ و معروف به سنگاری و معتبر نزد عامه امالی
 بود در حدود سال ۱۲۹۰ مومن با مرابهی شد و در تبلیغ و سایر خدمات روحانیه همی سعی
 کرد و اخوانش حاجی محمد صادق و آقا محمد جواد و آقا محمد تقی را هدایت نمود و سفری با رض مقصود
 زنده چندی در جوار عنایت کبری رینت و بعد از عودت بوطن مرکز تجارت خود را از
 یزد بشیر از انتقال داده سنین چند آنست حین آنکه یزد برگشته استوار گرفت
 و در قنده سال ۱۳۰۸ بقریه مهر بجز محل باغ و عمارتش فرار نمود ولی شاهزاده جلال الدوله
 حکمران بلد مجاشتمگان حکومتی و رساناده برآورد و مبالغی نفوذ گرفته او را ران نمود و خلعت
 یزداد و بعد از اینکه برای اعمال قسیه و اخذ اموال مردم مغرول و منکوب گردید و امالی یزد
 در طهران استرداد اموال کردند حاجی بطهران شتافت و ظل السلطان از بیم اینکه
 مطالبه اموال نماید و موجب شدت و خلطت امور شود ویرا خواسته زبان بلائیت
 و تنقی گشود و حاجی از جهت علوهت و نفوذ صرف نظر از ما وقع نمود و نزد اولیاء
 دولت چنین اظهار کرد که جلال الدوله از روی خیریت بنزده بنیزد عودت کرد و بعد از
 عزوب شمس امی سفری دیگر بعکا کرده چندی در جوار فضل و الطاف بسر برده مرصبت کرد
 و الی آخر احویات در بامین این طائفه میدرخشید و خانواده از او برقرار ماند و کتاب ثباتیه
 مستنیر العرفان در دست لال از طریق کتب مقدسه و اخبار ما ثوره برای حقیقت امر^{علی}

و ابی که مطبوع و منتشر است از او میباشد دیگر حاجی آقا محمد علاقه بند بن حاجی عبدالمجید
 تاجر بزدی در آغاز جوانی تقریباً بسال ۱۲۸۰ فائز بقبول امر بیع گشت ولی از جهت همانست
 پدر و برادر مہتر محروم از معاشرت با احباب گردید لاجرم بمشہد خراسان شتافتہ با بہائیان
 روانست جتہ استفادہ روحانی کردہ تکمیل عرفان و ایمان یافت و شائق و عازم سفر
 با رض مقصود شد و با وجود همانست شدیدہ پدر و برادر در غرمتیش تزلزل حاصل نیامد و
 بسال ۱۲۹۲ از بزد و اصفہان و ہمدان و ساوجبلاغ و موصل عبور کردہ بکآ رسید و
 بمحض اقدس ابی مثول یافت و پس از چندی بنوع مذکور مرحبت بوطن کردہ شہرت
 بدین نام یافت و بسالی بعد حسب امر شیخ محمد حسن مجتہد و برابجسوسش برودہ خندان
 زدند کہ سر بشکافت و بدن مجروح و پر خون گشت و عزم ہلاکش داشتند ولی حکمران
 بزد کہ پسر قاسمخان والی بود مفسدہ علما و اشرار را جلو گرفت و او را محافظت نمود و
 مجتہدین و اشرار از تعرض دست نکشیدند و پدر و برادر اصرام و ابرام بھی کردند تا ویرا
 بفرکہ فرستادند و بعد از مرحبت از حج مدت قبلی مصون از قرض بود و باز در سال
 ۱۲۷۹ شیخ محمد حسن مجتہد نزد ابراہیم فضیل خان حکمران سعایت کردہ اکاذیب و مغیبات
 گفت تا ویرا گرفتہ حبس کردند و بعد از اخذ نفودی نامحدود از پدرش رہا نمودند چون
 فتنہ سال ۱۳۰۸ واقع شد بعلت اینکه خطر گرفتاری و قتل را بدیدہ عیان دید
 ایامی خویش را مخفی و پنهان داشت انگاہ با تحمل مشقات بسیار گریختہ بکران رسید
 و ناصر الدین شہاب الملک امانت متوالیہ کرد تا احکام شاہی بجلال الدولہ صادر شد و او مجبور
 بکلا طفت

بلاطفت دستمالت گردید و حاجی خندان در کرمان بماند و اقدامات کرد تا بحلال الدوله
 معزول گشت و مدت اقامتش در کرمان یازده ماه طول کشید و در سال ۱۳۰۹ عودت
 بیزد نمود و در آن ایام اشرار بیزد از جهت واقعات مذکوره جبارت یافته بصد و اجاب
 بودند و بعد از غروب شمس اهی در بکجوجه و با که روزانه جمعی از امانی میبردند و مردم بمجاس
 روضه خوانی پرداختند و نهایت غل از اجاب در دل داشتند تن چند بقصد کشتن وی
 ریختند و چند تیر گلوله بپوش انداختند و پایش اصابت یافته مجروح گشت و از آن
 هنگام دل بر مهاجرت از وطن بسته و بسال ۱۳۱۰ بظهران رفته اقامت حبت پس
 سال ۱۳۱۶ باری دیگر بارض مقصود شتافت و از طریق رشت و باکو و باطوم گذشته
 بمقصود رسید و ایامی در جوار فضل و الطاف حضرت عبدالبها بر بردم حبت بظهران
 نمود و فیما بین اینطائفه بیدر حشید تا در سال ۱۳۴۷ درگذشت و در قبرستان بهائی
 (گلستان بایه) مدفون شد و الواح کثیره و غیره خطاب بوی از قلم اهی و حضرت
 عبدالبها صد دریافت و ادا شرح واقعات ایامش و نیز دستفرش بکجا و مقابر
 مشایخ و شهدا و بسیاری از امور تاریخیه این امر را نگاشته و بعین خطش موجود
 است و خانواده در امر اهی بر جای گذاشت که بایان ثابت و خدمات خالصه بیزد
 دیگر آقا میرزا محمد رضا طبیب محترم و مورد توجیه و اطمینان امانی از اصحاب و حید
 شهبه بود و پس از وقوع شهادت حضرت نقطه اولی مدتی میخورد و تزلزل شد و چون
 زین بمقبرین بیزد رفت و آثار اهی بدور ساند و تبیین نمود در بر تو انوار الهی قرار

گرفت و لوح طیب مشهور از آثار ایهی خطاب با دست و مصداق طیب الدنیا شویب
 خمر حبی لفانه شفاء شد و تا آخر ایحیات بخلوص ایمان و خدمات روحانیه درخشد و در
 سن مشاد در گذشت و نیز آقا میرزا محسن طیب و بنجال گرامش آقا میرزا
 اسد الله و آقا میرزا علی و آقا میرزا جواد که در اجمال ایهی آقا میرزا حجت فرمودند و مگر
 از سایر مؤمنین آخذ طرار جمعی اردکانی مذکور و بنجال عالی مقامشان که ضمن کیفیت شهادت
 در بخش لاجی شمه مینگاریم دیگر شاطرها رضا اردکانی در ایام حضرت بشرا عظم فایز
 بایان بدیع شد و خلوص نیت و قوت روحیه یافت و بنام بابی مشهور ز دامالی گشت
 و مورد تعرض و تعدی متوالی گردید چند بار دستگیر و حبس حکومت شد و از چنگ اعدای
 حاصل کرده مدتی در کوه و صحرا و اطراف قری بسر برد و چون خبر قیام ایهی در عراق عرب
 بمشش رسید خویش را بد آنو کشید و در جوار محبوب مقصد پناه بسته تقریباً دو سال در
 بعد از زیست چنانکه در بخش چهارم آوریم در قرب بیت ایهی دکه نانوانی باز کرده نان
 مصرف بیت مبارک و اجامی مجاوره را رومی بخت آنجا اجازت گرفته بار دکان بر
 مشغول بنجاری شد و دامالی باز تعرض و تعدی برخاستند و هزار بصد و هلاکش قیام
 کردند و او بشهر ریزه رفته آقامت بسته بسفل نانوانی استغفال کرد و آخر الامر دچار ضعف
 و پیری شد و در اردکان در گذشت دیگر حاجی عمید الرحیم قناد پس از ایمان پشش
 آقا شیخ علی که در پانزده سالگی در حدود سال ۱۲۷۰ مؤمن با بر بدیع و معاشر با اهل بهاشد
 بواسطه حاجی ملا مهدی عطرلی فائز بایمان گردید و عاقله اش در جامعه این فقه درود یافتند

و حاجی آقا محمد برادر آقا شیخ علی مکرر احکایت کرده چنین گفت من در ضمن این کلام
 جمعی از بابیان اردکان را اسیرانیز آورده از مقابل دکه قنادی بدرم گذرانند
 چون دهم از رفقای برادرم هستند بدو خبر دادم و او بمن سپرد که درین باب سخن
 نگو و یابنحی بن حبیبان و تجار گشته خدمت و مساعدت بطلوبین کرد و هنگامی که
 میرزا حسین بن حاجی ملا مهدی از بغداد برگشت ایگی مؤمن با ما را بهی شدیم و امانی
 خصوصاً ملا ما داشته سخت متاثر و متغیر گردیدند و میرزا محمد تقی مجتهد مکرر چنین اظهار
 نمود که اگر تمام اهل یزد و بای بیشدند باید چه تاثری نهشت قسم بذات خداوند
 که اکنون پشت اسلام شکست و حاجی عبدالرحیم خانه خود را قیما برای آقامت
 مبلغین و بشرین امثال رضی الروح و خلیل زرنندی و غیرها ساخت و در سال
 ۱۲۸۷ که در اثر اجتماع جشن بهانیان در عید رضوان در خانه حاجی ملا مهدی فتنه
 برخاست و شیخ محمد حسن بزرگوار مجتهد یزد منعرض گردید حاجی نیز از حاضرین بود
 و مجتهد لصد تعرض و تغزیرش برآمد تا از شهر بخود ک گرخت و چندی در خانه ملا
 مهدی بسر برد و از آنجا بکرمان مهاجرت و با صدرش آقا علی کبر در بهرام آباد در خج
 آقامت بسته تجارت برداخت و با عده از تجار و غیرهم در باب امر بیع صحبت نمود
 و برخی از معاندین کتاب ایقان از حیره تجارتش ربوده با سمعیل خان برادر حاجی محمد کریم
 خان که حکمران بود در فرقه سعادت آباد آقامت داشت دادند و او گناشتگان
 حکومتی بفرستاد تا حاجی را بجهت و شفقت تمام بد آنجا کشیدند و ملا علی کبر و ملا نصیر

نام از طامای محل را حاضر نموده حاجی را در آنحضرت سب و لعن کردند و چون استغفار
 ورزید حاکم سخنان شدید ناشایسته نسبت بادگفته امرداد پامایش را بعلکه گذارده چند
 چوب زدند که مجروح شد آنگاه سینهش را مهار کرده در کوچه و بازار بهرام آباد می گردانید
 و بمالغی مسکوک بجرم عقیدت گرفته رها کردند و زو ما چار بمعاذرت وطن گشته ایامی چند
 بهستیاط و ختفانیت و چون حکمران یزد باصرار معاندین بصد و دستگیرش بود مالغی
 شاطر رضا بامیرزا حسین پسر خود مهاجرت کرده از طریق آذربایجان در ضررم ورود
 بارض مقصود نموده در حجاز پرا نوار قرار گرفت ولی در یزد زندگانی و کار معاش عامله
 بصعوبت کشید و اخوند ملاهاوی پیشمارایشانرا از آب انبار محله منع کرد و ملا محمدی
 خریدگی بشهر آمده همه را بخوبیدن برده در خانه خود میهماندار می نمود و مایه را بیکان نزد حاجی
 نوشت و بعد از شش ماه همگی را که از آنجمله آقا احمد بن صفر حاجی و دامادش آقا علی
 بودند بارض مقصود فرستادند و از آنگاه همگی مجاور و مقیم عکا شده پیران بعد از مصر
 تجارت پرداختند و گریه باربران نیامدند و حاجی بارش در فرستان عکا فرزند و آقا
 شجقلی بقوت ایمان و فدا آردسته بود و با مراهی برای باز پرس و مساعدت مابرای
 خرطوم رفت و آقا احمد مذکور صاحب ثروت و مقام شده چندی نائب قونول ایران
 در پورت سید گردید و عاقبت مصدر خدمات قیمه در این امر شده بوصول باورده بود
 حضرت عبداللها رسیده و از حاجی آقا محمد و آقا محمد حسین عاقله و اسعه بزوی در حیفابر قرار شد
 دیگر آقا سید محمد علی و حاجی سید ابراهیم پیران سید سروش از فرزندان و زمین بودند

دینی کینه ۱۹

و حاجی سید جواد و آقا سید علی پسران آقا سید محمد علی مذکور در ارض
 مقدس و مصر هاجرت و اقامت حبسند برادر محترم با گوهر میگویم بنت میرزا نادوی نیری
 اصفهانی و برادر کتربانجل و خنری حاجی عبدالرحیم یزدی ازدواج کرده عاقله نایس کرده
 سالها قائم بخدمت امر شدند تا در گذشتند و عاقله بر جای گذاشتند دیگر
 حاجی سید علی اکبر بن سید احمد و بهی که ضمن شرح احوال عیش سید محمد
 قلیلا نام بر دیم غنی و کریم و فضل و عظیم و زر مومنین قدیم بود و با وجود اینها
 بدین نام بعلت حمایت دولت انگلیس مورد حمله و تعرضی واقع نشده در تبلیغ
 دوران و تشویق یاران اسفار متوالیه در ایران کرده در قسمت آذربایجان خصوصا
 در فریه سیسان مساعی جمیل نمود و بتلاوت مناجات و آیات بدیعه که بالحنی
 جذاب بخواند دلها همی ربود و لوح مشهور قد حریق المخلصون بفضولش صادر و اصل
 گشت و پیوسته چون عاشق از دون معشوق گشت و از فراق جمال قدم نیاید
 و اسفاری پی در پی بارض علکا کرده چندی در جوار عنایت زیسته عودت بوطن نمود و اینکه
 از سفر اخیر برگشت در طهران وفات یافت دیگر حاجی سید تقی مشادی در خوا
 بواسطه رض الروح ایمان یافت و با کمال اخلاص و جانفشانی در امر ایهی خدمت
 همی کرد و پیوسته مورد تعرض اعدا پر آزار و حوادث ناگوار گشت و نوبتی نواب رضوی
 در فصل تابستان از یزد بمرزغه راحت آباد رفت و با عده از ملا و مفسدین
 با کمال عزت و افتخار در تالار قرار گرفته فرمانداد تا جمعی از بهائیان معروف را حاضر
 کردند

کرده و در پائین عمارت مدتی بنا نگذاشته و مشغول بمساجد با هم زمان خود شده اقصائی
 نمود آنگاه نظری تو بهین آینه ملو از چشم و غضب بایشان کرده نام واحواک از اجوات
 و اسامشان چنین بود آخوند ملا علی اکبر ملا بابائی ملا حسین اخوان رضی الروح
 حاجی محمد حسین و حاجی زینل ترک و آقا سید تقی و پدرش آقا سید
 و اینکه نام آقا سید تقی در آخر بوده شد نواب گفت که این سید تقی بجهت قبیح نظر
 که هرگز نمیخواهم او را ببینم حکم داد او را کشیده از فساد خارج نمودند و سایرین را حکم داد
 که شال کمر و عمامه شازا بگردنشان بپوشند طالبین سر شالها را بدست گرفته امانت
 کرد و صحنه همی را ندید و بر سرشان زدند آنگاه هر یک را مبلغی جریمه کرده رها نمودند و
 آقا سید تقی دیگر بمشاد رفت و بشهر ماند ولی معاندین و پسر نوری تربیت یافته
 و نیز دو برادر والا گهر شرا که هر یک شمع درخشان امر ایهی بودند بشهادت رسانند
 و آقا سید تقی تمامت باز ماندگان ستمیده را بکمال محبت و رافت سرپرستی نمود
 و بعد از فتنه شدید یزد او را نیز گرفتار کرده قربان رسید که بکشد و او بکنش
 بارض مقدسه زقه خندی بکب و تجارت پرداخت و بالاخره در جوار عنایت حضرت
 عبدالباق قرار گرفت او را در حیا برای مساعدت و اردین زائرین گذارشته بمبش
 ارسال الواح و اخذ عرائض گماشتند و بعد چندی در پور سعید گماشته و اسب و سوار
 و ایصال عرائض و الواح فرمود که سیننی بدستجات عامل شد تا از اینجهان در
 دور آنهم گام تقریباً هشتاد و پنج سال داشت دیگر حاجی محمد طاهر اشراق بن
 حاجی ملا محمد

حاجی ملا محمد مجتهد معروف بقندلاری تا جری جیل المنظر ورشید در شتی نقد و مذاق و فاضل و
 و شاعر و عارف بود و با میرزا ابوالفضل دورقا در یزد مصاحب شده در خصوص امر
 ابهی مکالمه کرد و دورقا پس از خلاصی از حبس یزد و صفهان و عودت تبریز
 ضمن منظومه اشعری مفصل که برای تبلیغ وی نوشته شده چنین خطاب کرده ای
 برادر دست بردار از صفی ناشوی و اصل با لطاف حنی و حاجی بعد اتمیم کرمان
 شد و در بنام شرق الادکار مالا و بدنا کوشیده به سج فراوان برد و علیل المزاج
 شده در گذشت و خاندان اشرافی بر حاجی گذاشت دیگر احمد بن محمود
 نشادی که بواسطه رضی الروح فائز بایمان گشت و بغایت مخلص و شجاع بود
 و بزراعت و فلاحات اشتغال مینمود و تقرض و تعدی فراوان از معاندین دید
 و پیوسته بجهت انبطان نقد می کوشید و در جنت سرت روحانیه نیز نسبت تا سال ۱۲۸۸
 اعلاکش را فروخته با پسرانش میرزا مهدی و میرزا سلیمان و عائله با اتفاق
 آقا سید حسین بن آقا سید رضا نشادی از علما اصحاب حدیث شریف بفرم زیار
 محضر ابهی روانه شدند و قصد طریق آذربایجان و اناطول نمودند و از ظلم و جنای اعدا
 دیدند و اینکه تبریز رسیدند سخت احمد و ثانی آقا سید حسین و بعد میرزا سلیمان
 در گذشتند و میرزا احمدی چون عائله چندی بقیه شد و متخلفش که کینه اهل بیاد حنی
 با امر ابهی در ضمیر داشت بنوعیکه در بخش لاجن میادیم فرصت بدست آورده بسی در
 اود بتر جواب ارمیده بود تبریز با قوت تمام بر فرقه نوخته اورا بکشت و خود را

۱۳۲

و متواری گشت دیگر حاجی ابوالحسن از مخلصین مومنین در وجه شش فوری
 خانم بواسطه رضی الروح تکمیل در ایمان گشته تبلیغ نمودند و پسرانش استاد غلامحسین
 زرگر و آقا اسدالله فلاح و استاد غلامرضا بنای نیز از مومنین شهریه بودند
 و عاقبت همه مهاجرت بعشق آباد کرده اشتغال بحب و امور زندگانی یافتند و
 خانواده مای بهانی از ایشان برجاست دیگر از بهائیان معروف آنند و استاد
 علی اکبر نجار از اسرای بموصل که کتابی در شرح واقعات ایام جمال ابهی در بغداد و
 در بیان مصائب وارده بعد از حرکت مرکب ابهی بر این فیه بنویسند آورده و چون کتاب
 مذکور حاوی خوارق عادات بود قبول نمودند و فرمودند که اگر خدا بخواهد ساخته بود
 از همین دریا میماند ختم دیگر از معاریف اهل بهائیت علامه محمد الغنی طائی ساکن
 اردکان بود و در جوانی بواسطه طلاق جعلی شهر سال ۱۲۹۵ قمری با بیان گردیده لسان
 تبلیغ گشود و بدین نام شناخته گشت و معانیین اثرات تبرخش بر جااستند در
 فتنه سال ۱۳۰۸ ملا مافصت غنیمت شمرده اشرار را تحریک نمودند که در خانه
 بروی بناختند و چندان بازنجیر و کار و کز لک بزود که نیمه جانی باقی ماند و بدینحال
 بخانه مجتهد رسانند و مجتهد فریاد زد که بکشید و بکشید و مردم آنچه خواستند کردند و بکشید
 خواستند جسد را بخنق انداخته بسوزانند و تنی از نامورین حکومت ویرانخانه بودند
 و کمان شفا نمی نمودند ولی متدرجاً جراحات بهبودی یافت و ناچار شهر بزد آقامت
 گزید و حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله نهایت ملاحظت و مساعدت نسبت بوی ابراز

داشت

داشت و متدرجا غایت شهرت بنام این امر حاصل نمود و اخیراً او که باز کرده کسب
استغفال حبت و چندی در دکه و بازار عبور و مرور داشت تا آنکه شرارت در آن
امالی موجب شد که بابت و در خانه نشست و تنها بخدمات این امر دل نهاده
در لیالی بجماع و محافل زرقه با نطقهای فصیح و مزاحهای طبع بر سرت حاضرین میفرمود
تا در فتنه سال ۱۳۲۱ اعدا بصد و او برآمدند و او چون سببش دکتر عبدالحق
در مریضخانه انگلیسی خدمت داشت و مورد ملاحظت دکتر بیت میزی بود
ایامی مصون ماندند ولی ابنوه هزار کجانش تعلقه حکومتی برزند و هجوم آوردند و حکمران
جلال الدوله از خلف در قلعه با آنان عتق پرسید و ملا عبد الغنی را خواستند و او
سوکند یا در دکه در قلعه نیت رسید باز نویس از اثر ارسخانی نا سرا بد و گفت و
شاهزاده پیام بد کتور و ایت فرستاد که اگر چنانچه بهائیان را پناه دادی زنهار
زنهار که مردم عاقبت درسته و حمله میاورند و تعرض با انگلیسان میکنند و بموجب
سرا فکندگی من نزد دول خارجه میشود و لذا دکتر از ملا عبد الغنی پورش خواسته و
اطهار داشت که شبانه خارج شود و ملا عبد الغنی خواست که در دلیزخانه بماند و چون
معاینه رسند خود را تسلیم دهد و دکتر راضی نشد و دکتر خواست محاشش را بپوشیده
بالباس مبدل بیرون کند که مردم نشناسند و در ضایت نداد ولی عبدالحق را
نگهداشتند و ملا عبد الغنی انگشتر از دست خود در آورده بپسر داد و با دامادش
آقا حسین اخوان از آنخانه بیرون آمد و سر میبایان نهادند و در آن تیره شب مشقت

بسیار خود را بقریه آله آباد رسانند و بخانه مهرستم هر بان درآمدند که ایشانرا در باغ
 جنب خانه مسکونه مکان داد و بار وجه پیش زرد پذیرائی کردند تا پس از چند شبانه
 روز که چون غبار انقلاب و اضطراب فرونشست عازم شهر گردیدند و از آنسو دکتورا
 دکتر عبدخالق را تا هنگام ظهر روزی دیگر نگه داشت ولی از جانب جلال الدوله بواسطه
 کشش حکم انگلیسی بوی پیام رسید که گمباری از هیچ فردی از بهائیان موافق حرم
 و احتیاط نیست لذا شبی دیگر بدو اظهار داشته دستور داد که بیانک زرقه بانقا
 حاجی شعبان و آقا سید فخرالدین که در بانگ و عازم شیرازند سفر کنند و آقا عبدخالق
 چون از خانه دکتور بیانک روان بود درین راه و بیابان بواسطه سیم کش برخورد
 و آنان بوی گفتند که بهائی هستی و میگیزی و چون بنزد بانگ رسید مستحقانین
 سر باز زده و بر راه ندادند و لاجرم برگشت و نزد عمده مذکور بماند و یکی از آنان آنگونه
 مذکور را از حبش در آورد و چون صبح شد چند عدد مسکوک نقره بانان داد و شبانه
 تمام براه افتاد و در آنحال تنی از عمده شتافت و عددی چند مسکوک نقره گرفت
 تا وی را بکسی رساند که از او حمایت و صیانت نماید ولی تا طری باز نیامد و عبدخالق
 ناچار براه افتاد تا در صحرای زراعی قریه مریم آباد به بهائی رسید و بعلت شدت
 عطش آب طلبید و در همان چند خیار بدو داد و چون خواش منزل کرد و در میان
 جواب گفت که با آنکه درین ایام بهائی بخانه راه دادن امری خطرناک است محمد
 جای میدهم و شب براه در خانه نگه داشته و روزی دیگر چون بشر زرقه بشنید که محمد

فرونی دادند

فتوی دادند که در شهر و دیات هر خانه نیکه نامن بهایمان واقع شود باید ویران گردد و انبیا
 بنیما رود و پاسی از شب گذشته بخانه رسید و بعلت اصرار عبدالمحلق تا صبح منتظر ما
 دور با بدافجر ویرا بیابا خانه ویرانه که محل عبور کسی نبود جای داد و هنگام زوال که عطش
 غلبه کرد بخانه دهقان رفته جرعه آبی بیاشامید و بار عطش غلبه نمود و از آب بناری آب
 آشامید و بد آنحال دزدگت ممکن نبود و دل بجسته شدن نهاده عودت بسوی شهر کرد و بر نصیحت
 انگلیسی مذکور درآمد و ادراک نگهداری کردند تا امنیت حاصل شد و با بجهت ملا عبد الغنی عمیر
 صرف در تبلیغ کرد و بسال ۱۳۳۵ در یزد در گذشت و در مقبره حیطره افغان مدفون گشت
 و از معارف مؤمنین حاجی سیدهاشم کفشدوز در آغاز جوانی فائز بایمان شده
 بانوار اخلاص برافروخت و مغزی بارض مقصود رفته تشریف بجزر اهری یافت و در برود
 بزبارت حضرت عیض اعظم رسید و بوطن برگشته معروف گردید و غالباً مورد تعرض
 و ستم اعدا واقع شد و بسال ۱۳۱۸ که شاهزاده مهد تقی میرزا حاجی سهام الملک
 میر و شجاع و خیرخواه حکمران یزد شد جواد نامی خاساب از اهل بازار و معامله با وی
 فحافت کرد و تعرض بین مبین نمود و مفدا لکت بوی افراز زد که نسبت با سلام سخن
 نالابن گفت و نزد میرزا ابوالحسن مجتهد مدرس در مصطفی رفته شکایت کرد و عدّه
 دیگر از ملاها مجتمع شده بصد قتل مظلوم برآمدند و او را بمصطفی کشیدند و میرزا ابوالحسن
 تشکر کرده او را بجزیره محبوس ساخت و مقتول بتبلیغ کچیر نامه و حکم قتل شدند و آنرا
 حکمران خیر یافت و بیدزنگ سوار بر اسب گشته فرمان داد که غلامان و کاشانگان

نیز بر اسب آمده از عقب را ندید و نزد ملای مذکور تاخت و حکم نمود ابنوه انام را با چوب
 دسر تفنگ متفرق کردند و آخوندی را زدند و بهلما نگویش و نرزش بسیار گفت در
 حجره را که حاجی مجوس بود شکست و او را با خود بقلعه دار الحکومه برده شب گمشت
 و محرمانه مخترمان مختص کرده دستور داد که موقفا چندی در بلد نماند دیگر میرزا موسی صدر
 الفضلا دهی مردی بزرگ و متمدن و دین دار بود و بسیار پستی از بهائیان شهرت داشت
 و عاقله و اسعه بر جای گمشت و آقا شیخ محمد واعظ منطبق مفضل نشادی که
 بر فر موجب بیماری و آگاهی بود و عاقله وسیع از وی ماند که از معاینه بن ستم بسیار
 تحمل کردند و حاجی میرزا محمد تقی طبسی که سالها در یزد تجارت و خدمات دین امر
 مالوف بود و اسفار متعدده بحضور حضرت عبدلها شرف جت و چند سالی در کرمان
 بنوع مذکور مقیم گشت و بسال ۱۳۳۰ پس از شرف در حیفای بمبائی رفته اقامت
 جت بیدل مال در راه تبلیغ و نشر امر ایهی سرافراخت و آقا محمد حسن و آقا
 محمد علی که برای تجارت مقیم رفسنجان شده نشر امر ایهی نمودند و آقا محمد حسن خورده
 و روش که در مقام اطاعت از احکام بدیعه شار بالبنان بود و عاقله بر جای گذاشت
 و آقا میرزا احمد که خواهرش عالمه و منعمه در مدارس یزد بودند و استاد محمد رضا
 بنا که ساکن عشق آباد گردید و از جمله مؤمنات متقدمات آخوند بی بی فاطمه جهید
 بنت آقا محمد ابراهیم مشکلی باف در جوانی فائز با بیان شد و بعلم و مال شهرت یافت
 و باز دو حاجی محمد اکسین منصب درآمد و شوهر بعد از آنکه سه فرزند آوردند از